

أطروحة دينية أخرى:

يك ايدهء دينى ديگر:

وهي: إنّ الروح نفخت في جسم تطور على هذه الأرض، وتُفسر خلق آدم على أنه عبارة عن مرحلتين، مرحلة خلق البشر من الطين أي خلق جسد بشري من مادة هذه الأرض مباشرة كمخلوق مكتمل منتصب على قدمين قابل للتطور، وهم يتصورون أنهم بهذا يفسرون التاريخ الاحفوري المكتشف لأسلاف الإنسان الممتد لملايين السنين، ولكن يرفضون أي ارتباط تطوري لهذا التاريخ الاحفوري بما سبقه من تاريخ الحياة الأرضية الحيوانية وما سبقها.

اينكه: روح در بدنى كه بر اين زمين تكامل يافته بود دمیده شد. اين نظريه، آفرينشِ آدم را در دو مرحله می داند. در مرحله اول بشر از گل آفریده شد. يعنى بدن بشر به صورت يك مخلوق راست قامت كه بر روى دوپا راه می رفته و قابل تكامل بوده است، به طور مستقيم از مادهء اين زمين خلقت يافت. طرفداران اين نظريه، چنين می پندارند كه با اين شيوه، تاريخ سنگواره‌هاى كشف شده برای نياكان انسان را كه تاريخ آن به ميليون ها سال پيش بازمی گردد، را توضيح می دهند، ولی در عين حال هر نوع ارتباط تكاملی بين اين تاريخ سنگواره‌هاى و تاريخ حيات حيوانات زمينى را منكر می شوند.

ويتصورون أنه بعد اكتمال عملية التطور في البشر الذي خلق مباشرة من الطين كانت المرحلة الثانية: نفخ الروح في هذا الجسد البشري المتكامل الذي امتلك مهارات لغوية وتكنولوجية فكان آدم (عليه السلام) أول إنسان.

آنها بر اين باورند كه پس از پايان فرآيند تكامل در بشرى كه به طور مستقيم از گل آفریده شد، نوبت به مرحله دوم رسيد كه عبارت بود از نفخ روح در اين

بدن بشر تکامل یافته که از مهارت‌های زبانی و فنی برخوردار بوده است. بنابراین، آدم (علیه السلام) اولین انسان بوده است.

وطرح هذه الفكرة الدكتور عبد الصبور شاهين في كتابه (أبي آدم - قصة الخليفة بين الأسطورة والحقيقة).

دکتر عبدالصبور شاهین این ایده را در کتابش به نام "پدرم آدم، داستان آفرینش بین افسانه و واقعیت" مطرح نموده است.

فهو يعتقد أن سلف الإنسان خلق مستقلاً وكذا بقية الأنواع بحسب فهمه وهو يقر التطور ضمن حدود النوع الواحد أو الفصيلة الواحدة فقط. وهذا رأي غير علمي، فالتطور ضمن حدود النوع أو الفصيلة يصل في النهاية مهما طال الزمن إلى التنوع وإنتاج أنواع أخرى، فالتنوع تحصيل حاصل لعملية التطور، والحقيقة إن هذا الطرح مثل خلافاً كبيراً في ما طرحه الدكتور عبد الصبور حيث يقول:

وی بر اساس درک خود، چنین باور داشته که نیاکان انسان و سایر گونه‌ها به‌طور مستقل آفریده شده‌اند. وی تکامل را فقط در چهارچوب یک گونه یا یک تیره قبول دارد. این سخن علمی نیست زیرا تکامل در چهارچوب گونه یا تیره هر چقدر هم که زمان ببرد و به‌درازا بکشد، در نهایت به گونه‌زایی و تولید گونه‌های دیگر منجر می‌شود؛ چرا که گونه‌زایی نتیجه و دست‌آورد فرآیند تکامل می‌باشد. این ایده، شکافی بزرگ در آنچه دکتر عبدالصبور مطرح نموده است، پدید می‌آورد. وی می‌گوید:

«لقد سقطت فكرة التطور الخالق ونقول فكرة ولا نقول نظرية ورغم أن الناس قد فتنوا بهذه النظرية لعدة عقود من الزمن... سقطت بكل ما ارتبط بها من أفكار أخرى،

انتصرت حقيقة الخلق المستقل التي قررها الدين كما اكدها العلم فما كان الانسان الا بشرا منذ كان، وما كان قردا وما كانت السمكة الا سمكة في عالمها المائي وكل ذلك لم يكن الا طبعا للمشيئة الالهية المطلقة وانجازا للقدرة الكنية»(1).

1. المصدر (شاهين، أبي آدم - قصة الخليقة بين الأسطورة والحقيقة): ص46.

« امروزه اندیشهء تكامل هستی بخش به کلی شکست خورده است. گفتیم اندیشه نه نظریه، با وجود آنکه مردم دهها سال با این نظریه فریب خورده اند. ... این اندیشه با هر چه به آن مرتبط بود، شکست خورده و حقیقت آفرینش مستقل و جداگانه موجودات که دین آن را بیان کرده و علم نیز بر آن تأکید کرده، پیروز شده است. پس انسان از زمانی که بوده، جز بشر نبوده و هرگز میمون نبوده است، و ماهی هرگز موجودی غیر از ماهی در داخل آب نبوده، و همه اینها جز طبق مشیت مطلق خداوندی و تحقق قدرت ذات اقدس نبوده است»(1).

1. منبع: شاهین، پدرم آدم، داستان آفرینش بین افسانه و واقعیت، ص ۴۶.

هذا الكلام يرثى له، وللأسف يكرره بعض رجال الدين كثيراً مستشهدين بقول لفلان أو فلان وهي مجرد مقولات غير علمية ولا تستند إلى أي بحث علمي رصين ولا يتبناها أي مركز بحثي أو جامعة مرموقة، فلا أدري أين سقطت نظرية التطور علمياً، اللهم إلا في مخيلة الحالمين الموهومين، وإلا فهي نظرية علمية رصينة مثبتة علمياً بأدلة كثيرة ومعترف بها من كل الجامعات العلمية العريقة ومراكز البحوث المعتبرة حول العالم، ولا يوجد أي نقض معتد به لهذه النظرية بل إن هذه النظرية حسم أمرها بعد أن وصل العلم إلى مرحلة البحوث الجينية المتقدمة في نهاية القرن العشرين ولم يعد يشكك بها إلا من يجهل ما وصل إليه علم الجينات.

هرچند بر چنین کلام و طرز تفکری باید تأسف خورد، ولی متأسفانه برخی از رجال دینی با استناد به گفته های فلان و فلان، بسیار آن را تکرار می نمایند؛ در حالی که اینها فقط یک سری سخنان غیرعلمی است و به هیچ کاوش و تحقیق علمی وزینی مستند نیست و هیچ مرکز پژوهشی یا دانشگاه معتبری آنها را تأیید نمی نماید. من نمی دانم در کجا نظریهء تکامل از لحاظ

علمی شکست خورده و بی ارزش شده است؟ پاسخ این است که فقط در مخیله خیال پردازان و توهم گرایان، زیرا تکامل نظریه‌ای است علمی و دقیق که با ادله بسیاری ثابت شده است و تمام دانشگاه‌های با سابقه و مراکز پژوهشی معتبر در سراسر جهان آن را پذیرفته‌اند. نه تنها تکامل هیچ نقص قابل اعتنایی ندارد، بلکه در پایان قرن بیستم و پس از آنکه دانش به مرحله پژوهش‌های پیشرفته ژنتیکی رسید، این نظریه بیش از پیش استحکام و قطعیت یافته است. حال فقط کسانی نسبت به آن چون و چرا به راه می‌اندازند که از درک مفاهیمی که علم ژنتیک به آنها دست یافته، ناتوان هستند.

يقول د. عبد الصبور في بيان فكرته:

«قوله تعالى (وقد خلقكم أطوارا) فمن الناحية التاريخية قد يراد بالأطوار المراحل الزمنية المتطاولة التي مر بها خلق البشر وتقلبهم في أطوار التسوية والتصوير والنفخة من روح الله (وجعل لكم السمع والابصار والافئدة) ومن الناحية المادية قد يراد بالأطوار ما جاء بعد ذلك مباشرة من حديث القران عن الجنين واطواره في (القرار المكين) وهو رحم الام فحديث سورة (المؤمنون) هو بمثابة الإجابة عن سؤال نجم عن ذكر الأطوار في سورة نوح.. ماهي هذه الأطوار؟؟.. فجاء الرد في السورة الرابعة والسبعين (المؤمنون) وذلك بقوله تعالى (ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طين) وكان الآية تدفع عن العقل احتمال إدماج العمليتين في عملية واحدة، فالانسان خلق من سلاله نسلت من الطين أي إنه لم يخلق مباشرة من الطين، فأما ابن الطين مباشرة فهو ابو البشر وكان ذلك منذ ملايين السنين. وهذا المعنى هو الذي عبرت عنه السورة الخامسة والسبعون (السجدة) وهي إضافة مهمة للرد على السؤال المثار عن المقصود ب (الأطوار) في السورة الحادية والسبعين... يقول الله سبحانه وتعالى (الذي احسن كل شيء خلقه وبدأ خلق الانسان من طين* ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهين* ثم سواه ونفخ فيه من روحه...) السجدة. فخلق الانسان (بدأ من طين) أي البداية البشرية ثم استخرج الله منه نسلا (من سلاله من ماء مهين)، ثم كانت التسوية ونفخ الروح، فكان الانسان هو الثمرة في نهاية المطاف... عبر تلكم الأطوار التاريخية السحيقة العتيقة»(٢).

دکتر عبدالصبور شاهین در بیان تفکر خود می‌گوید:

« در فرمایش خداوند متعال: (وقد خلقکم أطوارا) (و شما را در مراحل مختلف بیافرید) از منظر تاریخی، مراد از "اطوار یا مراحل" مراحل زمانی پیوسته‌ای است که سپری شده تا بشر خلق شود و شامل مراحل تنظیم‌کردن (تسویه)، صورت‌گری و دمیدن از روح خداوند (وجعل لکم السمع والابصار والافئدة) می‌باشد و از دید مادی، منظور از "اطوار" چیزی است که از لفظ قرآن در مورد جنین و مراحل آن در (القرار المکین) که همان رحم مادر است، دریافت می‌شود. از آنچه سوره مؤمنون بیان می‌کند، مانند پاسخی برای پرسش سوره نجم هنگام ذکر "اطوار" در سوره نوح آشکار می‌شود، ... واقعا این "اطوار" چیست؟؟؟ سر نخ آن در سوره هفتادوچهارم قرآن، سوره مؤمنون آمده و آن قول خداوند متعال است که: (ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین) (هرآینه ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم) این آیه به‌طور عقلی احتمال جمع‌بستن این دو عمل را در یک عمل واحد رد می‌کند؛ انسان از نژادی که زاده گل است، خلق شده یعنی به‌طور مستقیم از گل خلق نشده، اما فرزند مستقیم گل، پدر بشر است که میلیون‌ها سال پیش بوده است. و این معنی که از سوره هفتادوپنج (سجده) حاصل می‌شود و متمم مهمی برای توضیح سؤال بحث‌برانگیز مقصود از "اطوار" در سوره هفتادویکم می‌باشد، خداوند سبحان و متعال می‌فرماید: (آنکه هر چه را آفرید، به نیکوترین وجه آفرید و خلقت انسان را از گل آغاز کرد * سپس نسل او را از عصاره آبی بی‌مقدار پدید آورد * آن گاه آن را موزون ساخت و از روح خود در آن بدمید...)(سوره سجده). پس خداوند خلقت انسان را از گل آغاز کرد (بدأ من طین)، به معنی پیدایش بشریت، خداوند نسلی از آن خارج فرمود (من سلاله من ماء مهین)، سپس تنظیم و تسویه فرمود و نفخ روح انجام گرفت و انسانی شکل گرفت که ثمره نهایی می‌باشد.... شما را از این مراحل تاریخی کهن و طولانی عبور داد» (۲).

۲. منبع: شاهین، پدرم آدم، داستان آفرینش بین افسانه و واقعیت، ص ۹۵ و ۹۶.

«حقیقة لاریب فیها: هی ان بین البشر والینسان عموما وخصوصا مطلقا، فالبشر لفظ عام فی کل مخلوق ظهر علی سطح الأرض، یرسیر علی قدمین، منتصب القامة، والینسان لفظ خاص بکل من کان من البشر مکلفا بمعرفة الله وعبادته، فکل إنسان بشر، ولیس کل بشر إنسانا. والمقصود هو طبعا المعنی الأول الذی استعملت فیهِ الکلمة بشر فی آیات القران، وهو الظاهر أو المتحرک مع حسن وجمال» (۳).

« حقیقتی که شکی در آن نیست: کلمات بشر و انسان اطلاق‌هایی عمومی و خصوصی می‌باشند. بشر، لفظی عام و عبارت است از هر مخلوق راست‌قامتی که روی سطح زمین با دو پا راه می‌رود؛ در حالیکه انسان، لفظی خاص است و به نوعی از بشر که مکلف به شناخت و عبادت الله است، اطلاق می‌شود. بنابراین هر انسانی، بشر است اما بشر، الزاما انسان نیست. طبیعتاً منظور از کلمه بشر که در آیات قرآن به کار رفته، معنی اول می‌باشد که مربوط به صفتی آشکار و جنبه‌ای دارای حسن و جمال می‌باشد» (۳).

«ونستطيع أن نقرر مع علماء الانسان (الانثروبولوجيين) أن الأرض عرفت هذا الخلق الذي ظهر على سطحها منذ ملايين السنين، تختلف في تقديرات العلم باختلاف عمر الاحافير، ونتائج التحليلات العلمية، وقد أطلق العلماء على هذا المخلوق خطأً او تجاوزاً لقب: أنسان فقالوا: إنسان بکين، أو إنسان جاوة، أو إنسان كينيا، أو ما سوى ذلك من الاطلاقات التي تعني مراحل تكوين البشر بإطلاق القرآن واستخدام كلمة إنسان في وصف هؤلاء ليس إلا على سبيل التوسع، كما استخدمت كلمة بشر للدلالة على معنى الانسان توسعاً أيضاً، وإلا فاللفظ الدقيق بلغة القرآن، والذي ينبغي أن يستخدم في تسمية تلك المخلوقات العتيقة التي تدل عليها الاحافير هو البشر فواجب ان يقال: بشر بکين، وبشر جاوة، وبشر كينيا، وبشر النياندرتال .. إلخ. اما الانسان فلا يطلق بمفهوم القرآن إلا على ذلك المخلوق المكلف بالتوحيد والعبادة لا غير، وهو الذي يبدأ بوجود آدم عليه السلام، وآدم على هذا هو (أبو الإنسان)، وليس (أبو البشر)، ولا علاقة بين آدم والبشر الذين بادوا قبله، تمهيدا لظهور ذلك النسل الأدمي الجديد. اللهم إلا تلك العلاقة العامة او التذكارية، باعتباره من نسلهم» (۴).

« می‌توانیم با انسان‌شناسان هم‌صدا شویم که این مخلوق، میلیون‌ها سال است که در زمین ظاهر شده؛ با توجه به قدمت عمر سنگواره‌ها و نتایج تحلیل‌های علمی، در حالی که از روی خطا یا زیاده‌روی، دانشمندان نام انسان را بر این مخلوق نهاده‌اند و گفته‌اند: انسان پکنی، انسان جاوه، انسان کنیا یا واژه‌های دیگری که با توجه به

قرآن، معنی مراحل تکوین بشر را می‌دهد. به کار بردن واژه انسان برای توصیف این گونه‌ها جز برای عمومیت بخشیدن نمی‌باشد؛ همان‌طور که کاربرد واژه بشر برای دلالت بر معنی انسان، از جهت تعمیم‌دادن است. وگرنه با لفظ صریح قرآنی و آنچه شایسته است برای نام‌گذاری بر این مخلوقات قدیمی که سنگواره‌ها به آنها اشاره دارند به‌کار رود، فقط لفظ بشر است و باید گفته شود بشر پکنی، بشر جاوه، بشر کنیا و بشر نئاندرتال. اما طبق مفاهیم قرآنی، لفظ انسان فقط برای مخلوقی که مکلف به توحید و عبادت است کاربرد دارد و لا غیر. انسان مخلوقی است که با بوجود آمدن آدم (علیه السلام) پدیدار گشت و بر این اساس، ابوالانسان است نه ابوالبشر و قطعاً ارتباطی بین آدم و بشرهایی که قبل از او از بین رفتند و زمینه‌سازانی برای ظهور نسل آدم جدید بودند، وجود ندارد، بجز همان ارتباط عمومی و یادگارگونه‌ای که به نسل آنها باز می‌گردد» (۴).

۴. منبع: شاهین، پدرم آدم، داستان آفرینش بین افسانه و واقعیت، ص ۱۰۴.

مختصر أطروحة هو أن هناك مخلوقاً خلق من الطين مباشرة، وهو يسير مستقيماً على قدمين قبل عدة ملايين من السنين، هو البشر، ثم تطور هذا المخلوق شكلاً، وامتلك قدرة عقلية ولغة بدائية، ثم نفخت فيه روح خاصة، فحصل له ارتقاء، وأصبح أول إنسان وهو آدم، وهو في هذه الأطروحة حاول حل مشكلة مناقضة الطرح الديني التقليدي السائد للعلم وبشكل صارخ ومموج، حيث لم يعد مجال للجدال في ما أحكم علمياً من أن تاريخ سلف الإنسان الحالي يمتد لملايين السنين وأن أصوله من أفريقيا وأنه تطور في مراحل متتالية.

خلاصه نظریه او چنین است: میلیون‌ها سال پیش مخلوقی که به‌طور مستقیم از گل آفریده شد، وجود داشته و این مخلوق راست‌قامت، بر روی دوپا راه می‌رفته است. این همان بشر می‌باشد. سپس شکل و ظاهر او تکامل یافت و از توانایی عقلی و زبان باستانی برخوردار گشت. سپس روح مخصوص در او دمیده شد که باعث ارتقای او گردید و به اولین انسان که همان آدم باشد تبدیل شد. وی می‌کوشد در این نظریه‌پردازی، مشکل

ناسازگاری گفتمان عوامانه دینی با علم را به گونه‌ای ناپسند و نادرست برطرف سازد، زیرا وی جایی برای بحث در خصوص این گفته علم که تاریخ نیاکان انسان امروزی به میلیون‌ها سال پیش بازمی‌گردد، و اصل او از آفریقا است و اینکه انسان در مراحل پی‌درپی به تکامل رسیده، نیافته است.

فحاول دكتور عبد الصبور أن يحل المشكلة بالقرار بهذا الامتداد لعدة ملايين من السنين هي تاريخ سلف الإنسان القريب أو بالخصوص الأسلاف الذين ساروا على قدمين اثنين، وهو قد أقر بالتطور أيضاً، ولكن بحدود هذا الامتداد ورفض أن يكون للإنسان اتصال مع سلف أو أصل أبعد من السلف الذي سار على قدمين، ورفض أن يكون هناك أصل واحد لكل الحياة على هذه الأرض بدأت منه كما هو مقرر في علم الأحياء التطوري ومثبت بالدراسات الجينية، بل فرض عبد الصبور شاهين أن الإنسان خلق كبشر قبل عدة ملايين من السنين ثم تطور وتشكل ليكون أخيراً الإنسان الأول آدم (عليه السلام) دون أي دليل علمي أو مناقشة علمية لهذا الفرضية التي تناقض علم الأحياء التطوري وتناقض كل الأدلة العلمية التي تثبت أن مسألة السلف المشترك تمتد ولا تتوقف عند نهاية إلا النهاية التي توحد كل الحياة الأرضية وهي التركيبية الكيميائية الأولى القابلة لنسخ نفسها والتي تطورت فيما بعد إلى RNA و DNA وبكتريا ثم خلية حقيقية النواة ثم كائنات نباتية وحيوانية مركبة من عدة خلايا.

دکتر عبدالصبور در صدد است مشکل اقرار به این واقعیت را که این تاریخ دامن‌دار چند میلیون ساله، همان تاریخ نیاکان نزدیک انسان به‌ویژه نیاکان موجوداتی که بر روی دو پا راه می‌رفته‌اند، می‌باشد، را حل و فصل نماید؛ بنابراین او نیز به تکامل اعتراف کرده ولی چهارچوب آن را به همین تاریخ محدود ساخته است و منکر این شده که انسان با نیاکان یا پیشینیانی دورتر از نیاکانی که بر روی دو پا راه می‌رفته‌اند اتصال و ارتباطی داشته باشد. عبدالصبور شاهین نه‌تنها این مقوله را که تمام زندگی‌های جاری بر

این زمین همان طور که علم زیست‌شناسی تکاملی و پژوهش‌های ژنتیکی آن را ثابت می‌نماید از خاستگاه واحدی نشأت گرفته است را نمی‌پذیرد، بلکه چنین فرض گرفته که انسان به‌عنوان بشر، میلیون‌ها سال پیش خلق شده، سپس تکامل و تشکل یافته تا سرانجام به انسان اول یعنی حضرت آدم (علیه السلام) تبدیل گشته است. وی هیچ دلیل و مدرک علمی برای این فرضیه ارائه نمی‌کند، حال آنکه این تئوری با علم زیست‌شناسی تکاملی ناسازگار است و در تناقض با تمام دلایل علمی است که ثابت می‌کند پیشینیان مشترک ما ادامه دارند و در جایی پایان نمی‌پذیرند، مگر در آنجا که کل زندگی زمینی از آنجا به‌وجود آمده است؛ یعنی اولین ترکیب شیمیایی که قادر به همانندسازی بوده و از آن RNA و DNA و باکتری و سپس سلول‌های با هستهء حقیقی (یوکاریوت) و سپس موجودات نباتی و حیوانی با تعداد زیادی سلول به‌وجود آمده است.

ورغم أنّ عبد الصبور شاهین ومن تابعوه حاولوا حل مشكلة التناقض بين الطرح الديني الساذج لبعض فقهاء الأديان وبين بعض ما ثبت علمياً، ولكن بقيت أطروحاتهم تتضمن خلافاً كبيراً فهي لا تتوافق في كثير من الأحيان مع دلالة النص الديني القطعي الصدور، إضافة إلى أنها تتعارض بعض الأحيان مع الأمور العلمية الثابتة كما تبين في طرح الدكتور عبد الصبور.

اگر چه عبدالصبور شاهین و پیروان او کوشیده‌اند مشکل تناقض بین گفتمان ساده‌لوحانه برخی فقهای ادیان و آنچه علم ثابت کرده را برطرف سازند، ولی نظریه‌پردازی‌های آنها دارای نواقص و ایرادات بزرگی است که نه‌تنها در بسیاری موارد با متن دینی قطعی ناهمخوان است، بلکه همان طور که در توضیح نظریهء دکتر عبدالصبور تشریح شد در بعضی موارد با امور علمی ثابت‌شده نیز سر ناسازگاری دارد.

فلا يوجد بحسب هذه الأطروحات تفسير منطقي ومعقول للآيات والروايات التي صرحت بأن آدم الذي خلق من الطين والروح خلق في الجنة ﴿ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴾ (طه: ١١٧)، حيث إنهم يعتبرونها حديقة أرضية، وهذا يصطدم بآيات وروايات كثيرة.

طبق این ایده‌پردازی‌ها، هیچ تفسیر منطقی و معقولی برای آن دسته از آیات و روایات که تصریح می‌کند انسانی که از گل‌وروح آفریده شد و در بهشت خلقت یافته است، وجود ندارد: ﴿ پس گفتیم ای آدم همانا این است دشمنی برای تو و همسرت هان تا برون نکند شما را از بهشت که تیره‌بخت شوی ﴾ (طه: ١١٧)، زیرا آنها این بهشت را یک باغ زمینی به‌شمار می‌آورند و حال آنکه چنین چیزی، مخالف آیات و روایات بسیاری می‌باشد.

ولا يوجد تفسير منطقي ومعقول لكون آدم لا يجوع ولا يعرى ولا يظماً ولا يضحى رغم كونه في الأرض دائماً ومنذ البداية بحسب هذه الأطروحة ﴿ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى * وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَحُ ﴾ (طه: ١١٨-١١٩).

همچنین این ایده‌پردازی‌ها نمی‌تواند به گونه‌ای معقول و منطقی توضیح دهد که چگونه آدم طبق این نظریه با اینکه از همان ابتدا و به‌طور دائمی در زمین بوده است، نه برهنه می‌ماند، نه گرسنه و نه تشنه می‌شد و نه دچار تابش آفتاب می‌گردید: ﴿ همانا تو را است که نه گرسنه شوی در آن و نه برهنه گردی * و آنکه نه تشنه شوی در آن و نه در آفتاب مانی ﴾ (طه: ١١٨-١١٩).

ولا يوجد تفسير منطقي ومعقول لعري آدم ورؤيته عورته على الرغم من أنه كان أرضياً دائماً بحسب هذه الأطروحة ﴿ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴾ (طه: ١٢١).

همچنین این نظریه نمی‌تواند تفسیری معقول و منطقی از برهنه شدن آدم و پدیدار گشتن عورتش ارائه دهد؛ چرا که این تئوری معتقد است آدم همواره زمینی بوده: ﴿پس خوردند از آن پس نمودار شد برای ایشان عورت‌های ایشان و آغاز کردند گرد آوردند بر خود از برگ‌های بهشت و نافرمانی کرد آدم پروردگار خویش را پس زیانکار شد﴾ (طه: ۱۲۱).

ولا يوجد تفسير معقول لهبوط آدم وحواء من الجنة ﴿قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ (طه: ۱۲۳).

برای هبوط آدم و حوا از بهشت نیز نمی‌توان تفسیر معقولی یافت: ﴿گفت فرود شوید از آن همگی گروهی از شما گروهی را دشمن تا گاهی که بیاید شما را از من رهبری پس آنکه پیروی کند راهنمایی مرا نه گمراه شود و نه رنج برد (یا بدبخت شود)﴾ (طه: ۱۲۳).

ولا يوجد تفسير معقول لهبوط آدم إلى الأرض للاستقرار والحياة فيها بعد المعصية، فمن غير المعقول أن يكون الخروج والهبوط الذي تلاه من الأرض وإلى الأرض ﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (البقرة: ۳۶).

هبوط آدم بر زمین برای استقرار و زندگی پس از معصیت نیز بدون یک تفسیر معقول می‌ماند؛ زیرا خرد نمی‌پذیرد که خروج و هبوطی که به‌سراغ آدم آمد، از زمین و به زمین باشد: ﴿پس بلغزاندیشان شیطان و برون راندشان از آنچه بودند در آن و گفتیم فرود شوید گروهی از شما دشمن گروهی و شما را است در زمین آرامشگاه و بهره‌ای تا زمانی﴾ (البقرة: ۳۶).

﴿ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴾
(الأعراف: ٢٤) .

﴿ گفت فرودشوید گروهی از شما دشمن گروهی و شما را است در زمین
قرارگاه و بهره‌ای تا زمانی ﴾ (الأعراف: ٢٤) .

ولا يوجد تفسير للروايات التي صرحت بأن صورة آدم الطينية طرحت في باب الجنة قبل أن تنفخ فيه الروح.

همچنین در خصوص روایاتی که تصریح می‌کند جسم آدم گلین، پیش از آنکه روح در او دمیده شود، در دروازه بهشت نهاده‌شد، خاموشی اختیار می‌کند.

أصحاب هذه الأطروحة قد ألغوا وجود آدم وخلقه السابق من الطين في الجنة تماماً، وبداية آدم عندهم أرضية مئة بالمئة، مع أن النصوص القرآنية واضحة في أن بداية آدم (عليه السلام) سماوية وفي الجنة الدنيوية في السماء الأولى بالخصوص، هذا بغض النظر عن أنهم سيكونون مضطربين قطعاً إلى إنكار عالم الذر المذكور في القرآن؛ لأن أطروحتهم ليس فيها موضع لعالم الذر حتماً، حيث إن بداية آدم (عليه السلام) عندهم في الأرض!

طرفداران این نظریه وجود آدم و آفرینش اولیه او از گل در بهشت را کاملاً منتفی می‌دانند. به اعتقاد آنان آغاز خلقت آدم، صددرصد زمینی است، و حال آنکه متون قرآنی به وضوح بیان می‌دارد که آدم (عليه السلام) آغازی آسمانی و به‌طور خاص در بهشت دنیا در آسمان اول دارد. در ضمن این افراد قطعاً مجبور خواهند شد که عالم ذر را که در قرآن به آن اشاره شده است، انکار کنند، زیرا از آنجا که در نظر آنها پیدایش اولیه آدم (عليه السلام) بر روی زمین است، پس در نظریه‌شان هیچ جایی برای عالم ذر وجود ندارد!

ولا أدري كيف سيمكنهم مثلاً بيان هذه الآيات لو طلب منهم بيانها ولو بأي صورة مقبولة ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾ (الأعراف: ١٧٢-١٧٣).

من نمی‌دانم اگر از اینها خواسته‌شود توضیح قابل قبولی از این آیات ارائه نمایند، چه خواهند گفت: ﴿و هنگامی که بگرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشت‌های ایشان نژاد ایشان را و گواشان گرفت بر خویشان آیا نیستم پروردگار شما گفتند بلی گواهی دادیم تا نگویید روز قیامت بودیم ما از این ناآگاهان * یا گوئید جز این نیست که شرک ورزیدند پدران ما از پیش و بودیم نژادی پس از ایشان آیا تباه کنی ما را بدانچه کردند نادرستان﴾ (الأعراف: ١٧٢-١٧٣).

وضع عالم سبیط النیلی فی کتابه (أصل الخلق وأمر السجود) أطروحة علی نسق أطروحة دكتور عبد الصبور:

عالم سبیط نیلی در کتاب خود بنام "منشأ آفرینش و امر به سجود" نظریه‌ای بر همان چهارچوب نظریهء دکتر عبدالصبور وضع کرده‌است:

ویستفاد من کلام عالم سبیط أنه یعتقد بصحة نظرية التطور ولم يضع قیداً كما فعل الدكتور عبد الصبور، فالظاهر من أقوال عالم سبیط أنه یعتقد بالتطور والانتخاب الطبيعي كما هو مقرر في علم الأحياء التطوري، وهو یتبني أيضاً أن آدم نتاج نفخ الروح في الجسد الذي نتج عن التطور في هذه الأرض، وكما فرق الدكتور عبد الصبور شاهین بین الإنسان والبشر كذلك فعل

عالم سبیط ولكن ما اعتبره دكتور عبد الصبور خطاباً قرآنياً موجهاً إلى المكلف الإنسان اعتبره عالم سبیط ذماً له وبالتالي قلب المسألة، فعالم سبیط جعل الإنسان تطور إلى بشر و آدم الذي كان عند الدكتور عبد الصبور أول إنسان أصبح عند عالم سبیط أول البشر.

از کلام سبیط چنین برداشت می‌شود که او نظریهء تکامل را درست می‌داند و بر خلاف دکتر عبدالصبور قیدی بر آن نمی‌نهد. استنباطی که از گفته‌های سبیط صورت می‌گیرد، این است که وی تکامل و انتخاب طبیعی را آنگونه که در علم زیست‌شناسی تکاملی آمده است باور دارد، زیرا وی نیز می‌گوید آدم نتیجهء نفخ روح در جسدی است که پیامد تکامل در این زمین بوده است. آقای سبیط نیز همچون دکتر عبدالصبور شاهین بین انسان و بشر تمایز قائل است ولی آنچه را که دکتر عبدالصبور خطاب قرآنی به انسان مکلف می‌داند، آقای سبیط مذمتی برای او به‌شمار آورده و مسئله را کاملاً برعکس نموده است. آقای سبیط بشر را تکامل‌یافتهء انسان می‌داند و آدمی که دکتر عبدالصبور او را اولین انسان می‌داند، از دیدگاه سبیط اولین بشر است.

«فالصلصال هو الخلاصة المترکزة المأخوذة من الحمأ وهو كتلة من المادة موضوعة في شرعة ومنهاج مسنون ولها قدرة ذاتية على حماية نفسها، كما لها قوة ذاتية تساعدها على البقاء عن طريق الانقسام والتكاثر. إذن الصلصال من حما مسنون هو المادة الأولى للحياة»^(۵).

۵. المصدر (عالم سبیط - أصل الخلق): ص 34.

« صلصال همان خلاصه‌ای است که از خاک (حمأ) گرفته شده است و در واقع مادهء متراکمی است که از روش تعیین‌شده‌ای (مسنون) گردآوری شده است. گل دارای قدرت ذاتی برای حمایت از خود است، همانگونه که نیروی ذاتی برای بقا از طریق تقسیم و تولیدمثل را دارد. پس صلصال برگرفته‌شده از خاک کهنه (حمأ مسنون) مادهء اولیهء زندگی می‌باشد »^(۵).

۵. منبع: عالم سبیط، منشأ آفرینش، ص ۳۴.

«ستجد أن الفرض السابق وهو: (أن الصلصال من حمأ مسنون هو المادة الأولى المشحونة بالحياة التي ترقى لتصل الى انسان سوي خلال حقبة ودهور) هو فرض صحيح على اكثر من جهة»^(٦).

٦. المصدر (عالم سبب - أصل الخلق): ص 36.

« بزودی درخواهید یافت که فرضی که گفتیم یعنی: (صلصال برگرفته از خاک کهنه ماده اولیه زندگی است که در نهایت از خلال عصرها و روزگاران ارتقا پیدا کرد تا به انسان رسید)، از بیشتر جهتها، فرضی صحیح است »^(٦).

٦. منبع: عالم سبب، منشأ آفرینش، ص 36.

وعالم سبب ليحل إشكالية تعارض فرضيته مع الروايات والآيات التي تتكلم عن أن آدم مخلوق من طين وضع فرضية مفادها أن آدم خلق من الطين وليس من الصلصال، حيث إن الذي خلق من الصلصال هو الإنسان الذي ترقى فيما بعد إلى بشر، والبشر (آدم) هو المخلوق من الطين، وأن آدم البشر المخلوق من الطين عبارة عن نتاج تدخل إلهي بتعجيل عملية التطور بالانتخاب القسري.

عالم سبب باید ناسازگاری فرضیه خود را با آن دسته از روایات و آیاتی که از آدم آفریده شده از گل سخن می‌گوید، برطرف می‌ساخت. بنابراین وی فرضیه‌ای پایه‌گذاری کرده است که مفاد آن چنین است: آدم از گل خلق شده و نه از صلصال، زیرا آن که از صلصال خلق شده، انسانی است که پس از مدتی به بشر ارتقا یافت و بشر (آدم) همان مخلوق آفریده شده از گل است و آدم بشر آفریده شده از گل، عبارت است از نتیجه مداخله خداوند در سرعت بخشیدن به فرآیند تکامل، به وسیله انتخاب اجباری.

ولیحل إشكال تناقض كلامه المتقدم مع نظرية التطور وعلم الجينات ومع قوله تعالى: ﴿ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴾ قال: إنَّ الطين هنا

ليس هو الطين الذي يعرفه كل الناس، بل هو مادة متماسكة متناسقة ترقّت من الصلصال. ويلحل تناقض فروضه مع قوله تعالى: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾ قال:

وی برای حل تناقض این سخن با نظریه تکامل و علم ژنتیک و با این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿برای بشری که آفریدی او را از گلی خشک از گل تیره ریخته‌شده﴾ می‌گوید: گل در اینجا به معنای گلی که مردم می‌شناسند نیست، بلکه ماده آمیخته همگنی است که از گل ترقی یافته است. وی همچنین برای برطرف نمودن ناسازگاری فرضیه‌هایش با سخن الهی که می‌فرماید: ﴿آنکو نکو کرد هر چیزی آفرینش آن را و آغاز کرد آفرینش انسان را از گل﴾ می‌گوید:

«بدأ خلق الانسان من طين) مما يستلزم ظاهريا نوعا من التعارض، ولكن هنا يكمن الاعجاز القراني ففي سورة صاد ذكر أيضا أنه من طين فالفارق يكمن في بقية الالفاظ فقوله (اني خالق بشرا من طين) مختلف عن قوله (وبدا خلق الانسان من طين) فالقول الأول بالماضي حيث يتحدث فيه عن أمر سيقع مستقبلا أي انه خالق بشرا من صلصال او من طين فذكر فيه المنشأ الأول لظهار التباين الشديد بين حالتين مما يظهر القدرة على شحنه بقوة الترقى. وبينما القول الثاني يتحدث الان عن واقعة سبقت فهي عكس الاولى تماما في طريقة الاخبار عن الواقعة. فالكائن البهيمي الأول لم يصل بعد الى مرحلة الانسان وإنما بدأ يكون انسانا من مرحلة الطين. من ناحية لفظ الطين فانه يصدق على الحالتين فعلا أما درجة النقاوة فتفهم من المداخلات اللفظية الاخرى»(٧).

٧. المصدر (عالم سبیط - أصل الخلق): ص 74.

«بدأ خلق الانسان من طين) (خلقت انسان را از گل آغاز کرد) ظاهراً دارای نوعی تعارض است؛ اما در اینجا اعجازی در قرآن نهفته است. در سوره ص نیز گفته شده است که او از "طين" (گل) خلق شده است ولی تفاوت در بقیه کلمات آن پنهان شده است. جمله (اني خالق بشرا من طين) (من بشری را از گل می‌آفرینم) با این جمله متفاوت است: (وبدا خلق الانسان من طين) (و خلقت انسان را از گل آغاز کرد).

جمله اول جمله‌ای است که در گذشته بیان شده چرا که حاکی از واقعه‌ای است که در آینده به وقوع خواهد پیوست. یعنی خداوند می‌خواهد بشری را از گل خشک (صلصال) یا از گل (طین) بیافریند؛ که در آن منشأ اولیه برای آشکار کردن اختلاف شدید بین دو حالتی که قدرت از طریق نیروی ارتقا دادن آشکار می‌کند. در حالی که جمله دوم به عکس جمله اول حاکی از خبر دادن از واقعه‌ای است که در گذشته رخ داده است. پس موجود حیوانی ابتدایی بعداً به مرحله انسانی نمی‌رسد، بلکه آفرینش انسان از گل آغاز گردیده است. از نظر واژگانی لفظ "طین" (گل)، ممکن است بر هر دو حالت دلالت کند، اما میزان خلوص را می‌توانیم از واژگان دیگر دریابیم»^(۷).

۷. منبع: عالم سبیب، منشأ آفرینش، ص ۷۴.

وهكذا استمر في سلسلة فروض استحسانية عبثية ليخرج نفسه من إشكال ويقع في إشكالت أخرى كحاطب ليل لا يدري أين يقع فأسه.

به این ترتیب او به مجموعه‌ای از فرض‌های پوچ و انتخاب‌های بی‌دلیل خود ادامه می‌دهد و به کمک بافتن مطالب به یکدیگر می‌کوشد خودش را از این اشکال برهاند، ولی چه سود که در دام اشکالات دیگری گرفتار می‌شود؛ مانند هیزم‌شکنی که شب‌هنگام نمی‌داند تبر خود را به کجا بزند:

«في مرحلة الطين مورد صاد لاحظ التغيير في الوصف: (إلا ابليس استكبر وكان من الكافرين) فقد جعله متكبرا وكافرا ذلك لانه خلق النموذج المعجل للتطور من نفس التراب إذ اخذنا بهذه الفكرة فكرة إدخال عنصر معجل او قدوة حيث هي الفكرة الوحيدة التي تحل العضلات في المرويات الماثورة عن المعصوم ع بشأن الطين ومنشأ الخلق كما سترى. كل ما حدث هو ان التراب هذه المرة صفو لا كدر فيه كما تقرره عبارة إحدى المرويات وإن الطين المتشكل منه صفو لا كدر فيه بخلاف منشأ الصلصال من حما مسنون. لا تحسب ان الكدر المقصود هنا هو الشوائب المعتادة ولا هذا الطين، بل ان الطين سمي طينا لان الأصل اللغوي للطين هو الأجزاء المتماسكة جدا والمتخصصة بفعل ما. حيث وصف فيما بعد بانه طين لازب لقوة ارتباط عناصره مع

بعضها بسبب غياب أية شوائب في هذا الصفاء يتم خلق بشر مباشرة من غير المرور بمرحلة الانسان فانتبه. إنه طين مقدس لذلك فهو الموضوع الوحيد الذي ينسب فيه خلق هذا البشر الى الذات المقدسة بصيغة المفرد خلقت...»^(٨).

٨. المصدر (عالم سبيط - أصل الخلق): ص 56.

« در مرحله گل، تغییر در توصیف را ملاحظه کنید : (إلا ابليس استكبر وكان من الكافرين) (مگر ابلیس که تکبر ورزید و از کافران شد.) خداوند او را متکبر و کافر قلمداد کرده است، زیرا اگر ما در این ایده، موضوع دخالت دادن عنصر عجله یا الگو بودن را وارد نماییم، وی نمونه‌ای سرعت‌یافته از تکامل می‌باشد که از همان خاک آفریده شده است؛ چرا که همان طور که خواهید دید، این تنها ایده‌ای است که می‌تواند مشکلات روایات صحیح از معصوم (ع) درباره گل و منشأ خلق را حل و فصل کند. همه آنچه روی داد، این بود که خاک، این بار صاف و پاکیزه و عاری از هر نوع ناصافی بود - همانطور که عبارت یکی از روایات به آن اشارت دارد - و گل تشکیل‌یافته از آن نیز صاف و عاری از هر گونه کدورت بوده است، بر خلاف منشأ "الصلصال من حما مسنون." (خاکی از گل خشک بد بو). چنین گمان مبرید که مراد از گل در اینجا، ناخالصی‌های معمول است و این گل، گلی معمولی است، بلکه گل را به این جهت گل نامیده‌اند که اصل لغوی گل یعنی اجزای کاملاً به هم چسبیده، برای انجام عملی خاص. همانطور که خداوند بعداً آن را "طين لازب" (گل چسبنده) توصیف کرده است، به دلیل چسبندگی شدید اجزایش به هم که از نبود هر نوع ناخالصی در این صافی نشأت گرفته است و خلقت انسان را به مرحله انسانیت، به سرعت کامل می‌نماید. آن، گلی مقدس است و بنابراین تنها جایگاهی است که در آن خلقت این بشر به ذات مقدس خداوند با صیغه مفرد (خلقت) منتسب می‌گردد... »^(٨).

٨. عالم سبيط، منشأ آفرینش، ص ٥٦.

«الطين الذي نحن بصدد طين آدم هو مادة متناسبة ومتناسقة في عناصرها ترقق من الصلصال لا من شيء اخر ولكن اليد الربانية تدخلت في تعجيل تصفيتها وترقيتها بعناية خاصة فهي تنطوي على ظهور متأخر لهذا البشر المترقي بصورة طبيعية»^(٩).

٩. المصدر (عالم سبيط - أصل الخلق): ص 60.

« گل مورد بحث ما، گل آدم است که ماده‌ای متناسب و با اجزا و عناصری به هم چسبیده بوده که از صلصال و نه از چیزی دیگر ارتقا یافته، ولی دست ربانی با

عنایتی خاص، در تصفیه و ارتقای آن شتاب کرده است. بنابراین طبیعتاً این گل توانسته است خاستگاه ظهور آتی این بشر مترقی باشد» (۹).

۹. منبع: عالم سبیب، منشأ آفرینش، ص ۶۰.

وعموماً، فکرة أو أطروحة أن آدم عبارة عن نتاج روح نفخت في جسد أو بدن مترقٍ بالتطور فکرة خاطئة وغير صحيحة، وإضافة إلى تعارضها مع آيات الذر ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾، وآية خلقكم من نفس واحدة ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾، وروایات النطفة التي تخرج عند الموت وغيرها من الآيات والروایات،

به طور کلی ایده یا نظریه‌ای که آدم را پیامد روحی می‌داند که در جسد یا بدن ارتقایافته به وسیله تکامل دمیده شده است، اندیشه‌ای نادرست و خطا، و با آیات مربوط به عالم ذر در تعارض است: ﴿و هنگامی که بگرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشت‌های ایشان نژاد ایشان را و گواشان گرفت بر خویشان آیا نیستم پروردگار شما گفتند بلی گواهی دادیم تا نگوئید روز قیامت بودیم ما از این ناآگاهان﴾، و نیز با آیه ﴿ای مردم بترسید پروردگار خود را که آفریدتان از یک تن و آفرید از او جفتش را و گسترانید از آنان مردانی بسیار و زنانی و بترسید خداوندی را که از او پرسش شوید و رحمها همانا خداوند است بر شما نگهبان﴾، همچنین با روایاتی که می‌گوید نطفه به هنگام مرگ، از کالبد خارج می‌شود؛ و نیز بعضی دیگر از آیات و روایات.

فإنه يتعذر على هذه الأطروحة أن تعطي تفسيراً منطقياً للموت وما يحصل فيه من نزع للنفس أو الروح، فأی نفس أو روح هذه التي تنزع عن البدن عند موت

الإنسان؟ هل هي الروح المنفوخة فهي روح خاصة لا يمتلكها كل إنسان بل فقط المرتقي بحسب هذه الأطروحة، أم هي شيء آخر؟ والحقيقة إنه لا يوجد شيء آخر اتصل بالبدن المتطور على هذه الأرض بحسب هذه الأطروحة، وفي نفس الوقت فإن موت البدن ما هو إلا عملية تعطل للتفاعلات الكيميائية التي تنتج عمل أعضاء البدن، فمجرد هلاك البدن بحد ذاته ليس فيه نزع لنفس حقيقية بل هو مجرد توقف تفاعلات يؤدي إلى تعطيل عمل الأعضاء وبالنتيجة البدن ككل.

عالم سبب قادر ليست بر پایه این نظریه، توجیه منطقی از مرگ و آنچه هنگام نزع (جدا شدن) برای نفس یا روح اتفاق می افتد ارائه دهد: این چه نفس یا روحی است که به هنگام مرگ، از بدن جدا می شود؟ آیا این همان روح نفخ شده است؛ روحی خاص که هر انسانی آن را دارا نیست، و طبق این نظریه فقط انسان ارتقا یافته از آن بهره مند است؟ یا چیز دیگری است؟ طبق این ایده، چیز دیگری به بدن تکامل یافته بر روی این زمین متصل و پیوست نشده است. در عین حال مرگ بدن چیزی نیست جز فرآیند فروپاشی و توقف واکنش های شیمیایی که سرچشمه عمل کرد اعضای بدن می باشند. پس هلاکت و تباه شدن بدن به خودی خود جدا شدن نفس حقیقی را به دنبال ندارد، بلکه صرفاً عبارت است از متوقف شدن فعل و انفعالات، که به توقف کارکرد اعضا و در نتیجه کل بدن منجر می شود.

وعلمياً، فإنّ البدن المتطور على هذه الأرض مجرد بدن مرکب من مواد كيميائية، ولو أردنا اختصاره بكلمة علمية فيمكننا أن نقول: إن بدن أي كائن حي كالإنسان هو عبارة عن مستعمرة ناسخات (DNA، RNA....) تمتلك خريطة آلة كيميائية متفاعلة قامت بتنفيذها لتبقى ولتتمر للأجيال اللاحقة لا أكثر.

به لحاظ علمی، بدنِ تکامل‌یافته بر این زمین صرفاً بدنی است که از مواد شیمیایی تکوین و ترکیب یافته‌است. اگر بخواهیم این مطلب را به زبان علمی و به اختصار بیان داریم می‌گوییم: بدن هر موجود جانداري مانند انسان عبارت است از مجموعه‌ای از همتاسازان (DNA، RNA و ...) که دارای نقشهٔ مواد شیمیایی هستند که در تعامل با هم اجرای این نقشه را برعهده می‌گیرند، تا باقی بمانند و به نسل‌های بعد از خود منتقل شوند؛ نه چیزی بیشتر.

وهنا یرد أكثر من إشكال علی الأطروحة المتقدمة، وهي إشکالات عصية علی الحل، منها:

اینجا ایرادات بیشتری بر نظریهٔ پیش‌گفته وارد می‌شود که حل آنها دشوار می‌باشد؛ از جمله:

لا یصح أن یوجه التکلیف لبدن لا یمتلك نفساً حقیقیة مؤهلة للتکلیف، وبدن الإنسان علمياً مجرد ترکیبة کیمیائیة کأی خفاش أو اخطبوط أو شمبانزي، فکیف یکلف ابتداءً ثم یحاسب أو یعاقب بعدها، ومن هو المکلف والمحاسب؛ هل هو البدن المركب من مواد کیمیائیة متفاعلة تجعله یقوم ببعض الوظائف؟!!

تکلیف کردن به بدنی که فاقد روح حقیقی واجد شرایط دریافت تکلیف باشد، کار درستی به‌شمار نمی‌رود. از دید علم، بدن انسان فقط یک ترکیب شیمیایی است مانند هر جاندار دیگری همچون خفاش، هشت‌پا یا شامپانزه. پس چگونه این بدن ابتدا به تکلیف گماشته می‌شود و بعد از آن به حساب‌و‌عقاب فراخوانده می‌گردد؟ مکلف و محاسبه‌شونده کیست؟ آیا این بدنِ ترکیب‌یافته از مواد شیمیایی واکنش‌دهنده است که باید به انجام برخی تکالیف قیام کند؟!!

إذا كان نفخ الروح منقبة وارتقاء في المقام فلا يصح أن تنفخ الروح في بدن دون آخر ابتداء وهم مجرد آلات كيميائية غير مؤهلة للتكليف ثم يحاسب أحدهما ويكافئ الآخر، فهذا مناقض للعدالة المفترضة في الخالق العادل سبحانه؟!!

اگر نفخ روح فضیلت و ارتقای مقام محسوب شود، صحیح نیست که از همان ابتدا روح در بدن یکی دمیده شود و در بدن دیگری دمیده نشود؛ زیرا اینها صرفاً یک سری ابزار شیمیایی هستند که واجد شرایط دریافت تکلیف نمی‌باشند تا بر این اساس یکی پاداش گیرد و دیگری کیفر ببیند. این با عدالتی که در خالق عادل سبحان و متعال فرض گرفته شده است، سازگار نیست!

في حين نجد عالم سبب يقول:

«فمنذ انعقاد العلقة وإلى لحظة الموت يكون كل منهم قد استلم مقداراً منها مختلفاً جداً، فبعضهم يموت ولا روح له وبعضهم يولد وله روح عظيمة» (١٠).

١٠. المصدر (عالم سبب - أصل الخلق): ص 53.

این در حالی است که عالم سبب می‌گوید:

«از زمان شکل‌گیری خون بسته (علقه) تا لحظه مرگ، همه آنها مقداری از آن را که با دیگری متفاوت است دریافت می‌کنند. بعضی از آنها بدون روح از دنیا می‌روند، در حالی که بعضی دیگر از زمان تولد دارای روحی عظیم می‌باشند» (١٠).

١٠. منبع: عالم سبب، منشأ آفرینش، ص ٥٣.

فما هو ضابط نفخ الروح، هل هو العمل والطاعة والحال أنه لا يمكن أن تكون طاعة لمجرد بدن مركب من مواد كيميائية متفاعلة ونتيجة تفاعلها تنتج الشهوة والقوة وحياة البدن المتمثلة بالحركة ووظائف الأعضاء، وهذه كلها علمياً قوى مادية مفسرة مادياً بشكل كامل ولا تحتاج فرض شيء آخر أكثر من المادة،

وعبرت عنها الروايات بأنها أرواح الشهوة والقوة والمدرج أي الحركة ووظائف الأعضاء التي تشترك بها الكائنات الحية، وهذه الأرواح ليست شيئاً آخر غير مكونات هذا البدن المادية ومنتجاتها.

تنظيم‌کننده و متولّي نفخ روح کیست؟ آیا این همان، عمل و طاعت است؟ حال آنکه نمی‌توان طاعت را به بدنی که صرفاً از مواد شیمیایی کنش و واکنش‌دهنده تشکیل یافته، و نتیجه‌ی این کنش و واکنش نیز تولید شهوت و قدرت و حیات بدن است که در حرکت و کارکرد اندام نمود می‌یابد، نسبت داد. اینها جملگی از منظر علم، نیروهای مادی هستند که شرح و تفسیر مادی دارند و نیاز نیست که چیزی بیش از ماده فرض گرفته شود. در روایات از اینها به روح شهوت، قوت، حرکت و وظایف اعضای بدن که تمام موجودات زنده در آن مشترک هستند تعبیر شده است. این روح‌ها (شهوت، قوت و حرکت) چیزی جز لوازم زندگی مادی و نتایج آن نمی‌باشد.

أظن ما بينته يكفي ليتضح أنّ هذه الأطروحات غير صحيحة، ولهذا سأتوقف عن مناقشتها بإسهاب أكثر وإن كان هناك كثير يمكن أن يقوله فيها كل من يقرأ هذا الكتاب.

گمان می‌کنم آنچه بیان داشتیم برای نشان‌دادن نادرستی این نظریه‌ها کفایت کند؛ بنابراین از بحث بیشتر در این خصوص باز می‌ایستم، گرچه مطالب زیادی وجود دارد که ممکن است خوانندگان این کتاب در مورد آن به بحث بپردازند.

أما الصحيح فهو ما بينته في هذا الكتاب، وهو أنّ كل إنسان يولد مع نفس مخلوقة من الطين المرفوع ونفخ الروح، وهذه النفس متصلة بالبدن اتصال تفاعل وتديبير كامل بحيث إنها تستشعر لذته وألمه وحياته وموته، ولها تأثير مادي فعلي على البدن كعمل محرك فاعل فيه.

ایده صحیح همان است که در این کتاب بیان نموده‌ام؛ اینکه هر انسان، با نفس آفریده شده از گل مرفوع و نفخ روح، متولد می‌شود، و این نفس با بدن اتصال و ارتباط دارد؛ اتصالی از نوع تعامل و تدبیر کامل، به گونه‌ای که لذت و درد و حیات و مرگ بدن را درک می‌کند. این نفس مانند یک محرک، تأثیر مادی عملی بر بدن دارد.

وهذه النفس لأنها مخلوقة من النفخ فهي صورة واضحة وجليّة للروح والعقل الكلي، ولهذا فهي مؤهلة للتكليف ولهذا يصح أن يوجه لها التكليف، وهي الجهة الموجه إليها التكليف الإلهي بالطاعة، وهي ممتحنة في هذه الدنيا باتصالها بالبدن ذي المتطلبات الشهوانية الدنيوية.

از آنجا که این نفس از نفخ آفریده شده، صورتی آشکار از روح و عقل کلی به‌شمار می‌رود و به‌همین دلیل قابل تکلیف‌شدن است و بر این اساس او را به تکلیف واداشتن صحیح به‌شمار می‌رود. و او همان است که اطاعت از دستورها و تکالیف الهی به او خطاب می‌شود و همان است که با متصل شدن به بدنی که دارای خواسته‌ای شهوانی دنیوی است، در این دنیا مبتلا گشته است.

وأيضاً مما تقدم تبين: أنّ الجميع يمتلكون أنفسهم مؤهلة للتكليف، والجميع يمتلكون نفس القابلية والقدرة فلا يتوجه إشكال لعدالة الله سبحانه، فهو قد ساوى بين الجميع وأدخلهم الامتحان الدنيوي، فمحمد وعلي والأنبياء والأوصياء والصالحون فازوا بما قدمت أيديهم ولم يفضلهم الله ابتداءً على الآخرين فتنتقض عدالته، فالآخرون الخاسرون دخلوا الامتحان بنفس ما دخل به محمد (صلى الله عليه وآله) وعلي والأنبياء والأوصياء (عليهم السلام) ولكنهم قصّروا ولم يعملوا ويطيعوا فخسروا.

همچنین از مطالب پیشین مشخص شد که همه انسان‌ها دارای نفس‌های واجد شرایط تکلیف‌شدن هستند و همگی از همان قابلیت و توانایی برخوردارند و از این ناحیه اشکالی بر عدالت خداوند سبحان وارد نیست؛ چرا که او بین همگان تساوی را رعایت کرده و آنها را به امتحان دنیوی وارد نموده است. محمد و علی و انبیا و اوصیا و صالحین براساس آنچه خود به‌دست آوردند، از این امتحان سربلند بیرون آمدند؛ و این گونه نبوده است که خداوند از همان ابتدا آنها را بر دیگران برتری دهد تا از این طریق عدالت الهی نقض گردد. دیگر بازندگان نیز در همان امتحانی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی و پیامبران و اوصیا (علیهم السلام) وارد شدند، داخل گشتند ولی از آنها کوتاهی سر زد و با ترک عمل و طاعت، زیانکار گردیدند.
